

عشق در زیر چتر رنگین کمان

مسعود احمدی مصمم است که شاعر بماند و شعرش را نیز گام به گام از قیود خودساخته یا موروثی برهاند. در پنج شعر پیش رو دو اتفاق مهم در شعر او روی داده است:

۱- زبان:

زبان شعر مسعود احمدی تاکنون دوسوگرا بوده است؛ حافظ سفت ادبی و حامل ساخت‌های اکتونی. اما همواره در شعر وی این به سود آن کنار کشیده است. مؤلفه‌ی دیگر زبانی او استفاده از کلمات و جملات تئری است که رد آن هنوز در همین شعرها به چشم می‌خورد: مردگان، مدعیان، امیدهای وامی، کلمات مستعمل.

با این همه، پرهیز از زبان ادبی و قافیه‌اندیشی و روی‌کرد به زبان سهل و مستمتع شعر امروز در این شعرها مشهود است.

۲- شکل:

عنصر خیال در شعر مسعود احمدی غالباً معنایی بود. او می‌گوید که مشترکات بین ذهنی را به انتزاع بسپرد و معانی معینی را باز آورد. حاصل چنین کاری اندیشه‌ای است مشکلنا، نه شکلی خیالی‌انگیز.

از در این شعرها از رو در رویی با مشترکات بین ذهنی (واقعیت و معنا) فاصله گرفته و معناگرایی را به دست فضاهای خیالی‌انگیز سپرده است؛ نه در همه‌ی این شعرها. در شعر کمتر اتفاق می‌افتد. نخست فضایی دیداری رسم می‌شود: باران فقط در پیاده‌رو و بیشتر تر بر گوشه‌ای می‌بارد که پر از روزنامه، صندلی و بطری خالی است. روزنامه‌ی باران خورده، که خوانندگی نیست، بطری هم ته‌اش در آمده است. می‌ماند صندلی و این که این صحنه از وجودی حاضر و غایب خبر می‌دهد که بیاید و روی صندلی بنشیند.

در ادامه و در هوای بارانی که اریب بر پیاده‌رو می‌بارد، سایه‌ای هاشور می‌خورد.

وجود سایه نشانه‌ی تابش آفتاب است و هاشور خودرنگی آن معطوف به باران اریب. هم‌زمانی باران و آفتاب، فضای رنگین‌کمان را در ذهن بیدار می‌کند و از همین جا در می‌باییم که چرا شاعر در آغاز شعر می‌گوید: صعیب نیست / اتنا / کمتر اتفاق می‌افتد. با آمدن سایه، وجود حاضر و غایب آفتابی می‌شود ولی به شکل سایه. چرا؟ چون فضای شعر، شخص آن را از عام به خاص نیاورده است. سایه می‌تواند سایه‌ی هر کسی باشد. به علاوه وجودی که حاضر و غایب در شعر است، فعلاً بهترین وصف درباری او همین سایه است که هیچ بردیشی ندارد. نیز محتمل است که سایه نه متعلق به کس بلکه از آن چیزی باشد و شاعر می‌خواهد با تأکید بر سایه‌ی هاشور خورده، فقط هم‌زمانی آفتاب و باران را نشان دهد، در دو تعبیر محتمل است و دریافت اولی خواناتر.

در بند دوم راوی به مخاطب شعر خاطرنشان می‌کند که شاید تا دو دقیقه‌ی دیگر کلاغ بیاید. انتظار آمدن کلاغ برانگیخته می‌شود ولی به جای آن صدای پای کسی شنیده می‌شود. این کس کیست؟ چه می‌خواهد بکند؟ یا احتمالاً همان سایه است که حالا از منظر عام به خاص آمده، می‌خواهد در فضای رنگین‌کمان روی صندلی بنشیند و کنار پنجره با جهان رابطه برقرار کند. اما اولاً این صحنه در وجه دیداری سوررئالیسمی دم‌مستی است و در فراگرد ذهنی استعاره‌ای مستعمل. وجود پنجره، در شعری که سعی دارد ما به ازای دقیق استعاری را به دلالت‌های محتمل بسپارد، جایب ندارد. شگردی که بعد از پرسش می‌شنوی؟ به کار می‌رود و به جای کلاغ، کسی را باز می‌آورد، اعمال صنعت تبدیل در ساختن جدید است. اما این کس کیست؟ شعر را چه کسی روایت می‌کند؟ راوی دانای کل است که حالا به ذهن کسی که قرار است بیاید نزدیک شده، گوشه‌ای از ضمیر وی را می‌خواهد آفتابی کند. قید انگار نه تنها به کل فضای محتمل‌نمای شعر گره می‌خورد، بلکه راوی دانای کل را نیز خلع می‌کند تا غیبی هم همه‌چیز دان نباشد. به هر حال اگر هم کسی بیاید، اتفاق مهمی نمی‌افتد. یعنی قرار نیست که بیفتد.

کسی بناست که بیاید و شاید در کنار کلاغ به کسی ببیندش. حالا چرا کلاغ؟

نکند کلاغ جای مرغ عشق نشسته و دیگری رشت نشسته؟ حضور کلاغ در شعرهای دیگر همین تعبیر را مؤکد می‌کند و چارهای نیست جز این‌که کلاغ استعاری را

بگیریم و با پنجره‌ی استعاری به بیرون شعر برباییم.

فضای شعر، فضای احتمال و عدم قطعیت است. در این فضا عناصر نامجانسی گرد آمده‌اند تا از اتفاق ساده‌ای که محتمل الوقوع است خبر دهند. بدین ترتیب صحنه‌های دیداری شعر در پایان، ذهنی و به دلالت‌های محتمل تبدیل می‌شود و اگر دلالت‌ها به تعبیر استعاری برگردد، اشتراک‌ناپذیرند و متکثر، نه تجدید شونده.

در ساختار شعر، عناصر داستان دخالت دارند: راوی دانای کل، وصف، روایت، تعلیق، شخصیت. این عناصر در شعر روایی به ویژه، شعر اخوان نیز به کار رفته‌اند. ولی ساختار شعر کم‌تر اتفاق می‌افتد. پیش‌تر به داستان کوتاه، مدرن نزدیک است تا شعر روایی / خوانی، با این همه جز از راوی دانای کل و عنصر تعلیق [می‌شنوی؟] از سایر عناصر اشتراک‌دایی نشده است و وصف، روایت و شخصیتاً از داستان به قلب شعر رفته‌اند.

در این شعر علاوه بر ترسیم فضاهای محتمل‌نمای کسی پیدا می‌شود که کسی را دوست دارد. ابراز عشق از یک سو قطعاً و از سوی دیگر محتمل است. کسی که ابراز عشق می‌کند، می‌خواهد رفتن تئری شعر را به تعویق افکند؛ اگر فقط در دقیقه صبر کنی.

- یعنی همین؟ - آری، مگر ابراز عشق در مناسبات اکتونی، همین طوره‌ها نیست؟

هست. شعر عاشقانه‌ی هر دورهای از واقعیت‌های همان دوره، سرچشمه می‌گیرد.

این شعر وجهی از شعر عاشقانه‌ی این روزگار است. نه‌ی است؟ - سرد است؟ عالی است؟

تئوری است؟ تئور بپروستا

• • •

باری، شعرهای حاضر بین ساخته‌های معنایی بسته و دلالت‌های باز در نوساند. احتمالاً یک گام مانده است که مسعود احمدی خود را به فضای دائم التفسیر شعر امروز برساند.

- یعنی در آن صورت همه‌چیز تمام است؟

- نه، تازه، اول عشق است.

کم تر اتفاق می افتد

عجیب نیست

اما

کم تر اتفاق می افتد

که باران

فقط

بر بیاد هرو بهبارد

و بیش تر

بر آن گوشه

که بر از روزنامه، صندلی، و بطری خالیست

آفتاب هم

در دو قدمی سایه بی باشد

که بی وقته

هاشور می خورد

اگر

فقط

دو دقیقه صبر کنی

شاید کلاغ بیاید

می شنوی؟ :-

صدا می آید

باید

صدای پای کسی باشد

که می خواهد

پنجره بی را

کنار صندلی بگذارد

نمی دانم

انگار می خواهد

کنار کلاغ بنشیند و به تو فکر کند.

تیر ۷۶

چند شعر از مسعود احمدی

از صبح سوراخ سوراخ

یا از صدای غلتیدن قطاری به دره

اگر

به جای این همه رفت و برگشت

فقط

دو دقیقه در حالا می ماندی

می فهمیدی

که امروز

زاغ

جزو زیباترین پرند هاست

و هر چه اتفاق می افتد باور کردنی است

مثل اتفاق

که در عصب چشم ما افتاد

و در اندازه ی پنجره

یا

تغییری

که در شکل هوا پیدا شد

و در شمایل باران

بی خود هم نیست

که پدر

حرف را نمی فهمد

و مادر

بر نگ پا

کلمات را دور می زند

کسی هم

نه تشبیه را به یاد می آورد

نه استعاره را

و دوست داشتن ها طور دیگرند

همان طور

که خیابان، چارراه، چراغ راهنما، پل

و پیراهن ها.

تیر ۷۶

حالا هی ...

لابد

باید همین طور می شد

عصر می ریخت

و همه را

در آوار دفن می کرد؛

مردگان، مدعیان، امیدهای واهی، کلمات مستعمل

حالا

هی

به گذشته برو

و هی

ساک را پُر کن

از باد و برگ

عادت

من

ساعت را کوک نمی کنم

عادت کردم

که هر صبح

سر وقت از خواب بیایم

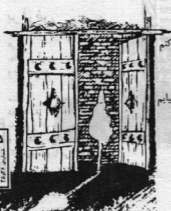
و بروم به خیابان

ساعتی بعد برگردم

با گلی پنجره

سایه، صدا

و خبلی



۱۵

شماره ۱۵
فرهنگ پند

مردم تو، یا قدیمی

آنوقت
بعد از جای و سیگار بنشینم
پشت همین میز
جلوی همین پنجره
کنار همین سکوت
و هی

با روحم در بروم
و با کلمات کلنجار
که بلکه
چیزی را نشان دهم
که خیلی ها نمی بینند
یا چشم دیدنش را ندارند
مثلاً

برق نگاه کلاغی
که در بلوار
بر لبه ی نیمکتی نشسته
و با دفت
ناروژی را ورتانداز می کند
یا

ترک لیخند کسی را
که معلوم است از دیروز می آید
با موهایی
که یک شبه سفید شده اند

شاید هم
شکل لیخند زنی را
که یک ساعت تمام پشت پنجره بود
و تا مرد را دید
برده را کشید

نه
من
ساعت را کوک نمی کنم.
تیر ۷۶



که همه همان جا هستند که باید

خوردن چای
کشیدن سیگار
و قدم زدن هم دردی را دوا نمی کند
همان طور
که و ز رفتن به کتاب و خط خطی کردن کاغذ
که حدود ساعت ده

از نوشتن ناچارم
چون می دانم
کسی منتظر است
تا برای این پله ها حفاظتی بسازم،
نزدیکی، دستگیره می، دستاویزی از شکل کلاغ،
صدای باران، بوی اطلسی، رنگ آقا قیا
یا

از دوست داشتنی
که خیلی هم در دسترس نیست

همین حالا
کسی صدایم زد
و من

ناچار شدم
که در این سطر جنری جا دهم
تا خیال کند

که به زودی باران می بارد
و ناچار شدم

که در این یکی کلیدی بگذارم
تا از در بسته وحشت نکند
اگرچه

نه آمدن باران غیر ممکن است
نه پیدا شدن کلید -

بر فرض
که هم تابستان باشد
و هم شب.

تیر ۷۶



کلاغ

حتماً
عیب از چشم توست
اگر نه
دیگر

نه سیاه رنگ هانم است
نه خاکستری، رنگ اندوه -

یادت نرود
که اگر
صبح طلایی باشد
عصر کهربایی
شکل کلاغ غوغا می کند



بر فرض

هی
بهانه می آورم
و در می روم

مثلاً

دم به دم
به این و آن رنگ می زنم
و چیزهایی می پرسم
که جوابشان را می دانم
یا
چیزهایی را جابه جا می کنم

همان طور
که رنگ یا صدایش
به خصوص
اگر
در باران
بر لبه‌ی نارنجی افق بنشینند
با در برف
بر سر سیدی پُر از انارهای زرد

برادرم سنگ برداشته
و همین امروز و فردا
تنم را
به گودالی می‌اندازد
که فقط
این کلاغ
جای آن را می‌داند.

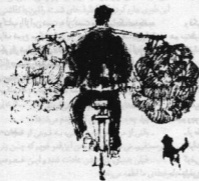
تیر ۷۶



ساعتی پیش
همسایه هم فهمید
که کلاغ
نه بدشگون است
نه نکبت می‌آورد، نه خبر بد
و همین دیروز
از جایی در دور آمد
با هوایی تازه
و با این خبر،
شکل فئان عوض شده
و رنگ زرد
دیگر
نه نشان نفرت است
نه نماد درد



بعد از این هم
در هیچ کتابی
از صدای زنگوله خبری نیست
و از چوبانی
که شعر هم می‌گوید.
تیر ۷۶



فقط این کلاغ

می‌خواهند باور کنم
آن قدر گندیدام
که حتا
لاشخور هم
از حوالی من نمی‌گذرد
و سلامت هستی
در گرو نیستی من است



به همین دلیل
امروز
کمی از آرزوها، رویاها و عشق به تو را
در جعبه‌یی جا دادم
و برایت پُست کردم



لطفاً
همین‌که به دستت رسید زنگ بزن
چون